

وقتی جمله‌ها بدون فعل به‌کار برده می‌شوند، واسطه فعل، بدون شروع به تصویرسازی می‌کند. ایجاد این نزدیکی میان ذهن شاعر و خواننده از مهارت‌های گوینده کلام به حساب می‌آید

در پاسخ به پرسش «گون» که با عبارت «به کجا» آغاز شده است، پاسخ نسیم با تقریباً همین عبارت «به هر آن کجا» بر زیبایی موسیقی شعر می‌افزاید. قید «هر» جمله را به سوی ابهام می‌برد؛ هر جا که معلوم نیست کجاست. این ابهام با قید «آن» مبهم‌تر می‌شود. واژه «آن» اشاره به دور است و در این مصرع «آن کجا» یعنی جایی که از اینجا بسیار دور است. «اینجا» منظور بیابان است که گون در آن ساکن شده. واژه «کجا» معمولاً باید پرسشی باشد و مفهوم استفهام را برساند اما در این مصرع شعر، «اسم مکان» در نظر گرفته شده و نوعی هنجارگریزی واژگانی را پدید آورده است.

قید «به جز» به عبارت مفهوم استثنا را القا می‌کند؛ هر جایی به جز اینجا. «این سرا» منظور سرای گون است (بیابان)، یا هر سرزمینی که برای افراد ساکن در آن قابل تحمل نباشد.

تضاد «این» و «آن» در این مصرع قابل توجه است و بر زیبایی کلام افزوده است.

– «سفرت به‌خیر! اما، تو و دوستی، خدا را
چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی،
به شکوفه‌ها، به باران،
برسان سلام ما را.»

جمله نخست این قسمت شعر، یک جمله دعایی دو جزئی بدون فعل است، و پاسخ «گون» به نسیم.

«تو و دوستی» نیز یک جمله بدون فعل است که برای سوگند به کار برده می‌شود. گون نسیم را به دوستی‌شان سوگند می‌دهد. «خدا را» باز هم جمله بدون فعل برای ذکر سوگند است. ذکر سه جمله بدون فعل، از زیبایی‌های تصویرسازی شاعر است. وقتی جمله‌ها بدون فعل به کار برده می‌شوند، ذهن خواننده بدون واسطه فعل، شروع به تصویرسازی می‌کند. ایجاد این نزدیکی میان ذهن شاعر و خواننده از مهارت‌های گوینده کلام به حساب می‌آید. مصرع دوم این قسمت، با قید «چو» آغاز می‌شود و مفهوم زمان را بیان می‌کند. در ادامه، صفت اشاره «این» معنی مکان را محدود می‌کند و منظور از آن، کویر است. کویر به دلیل اینکه خالی از حیات است، مایه وحشت انسان می‌شود. آوردن صفت وحشت در عبارت «کویر وحشت» به روشنی دلالت بر خستگی و ملالت و بی‌صبری شاعر دارد از کویری که مایه وحشت روح و جان شاعر شده است.

شاعر با به‌کار بردن عبارت «به سلامتی» دعای گون را در مورد نسیم کامل می‌کند. «به سلامت گذشتن» نشانه عبور و حرکت موفقیت‌آمیز است. در دو مصرع پایانی شعر، شاعر با استفاده از آرایه تشخیص در دو واژه «شکوفه‌ها» و «باران» زنجیره تشخیص‌ها را در ابیات قبل کامل می‌کند. او شکوفه‌ها و باران را مانند انسان‌هایی می‌داند که می‌توان به آنها سلام رساند. در اینجا می‌توانیم تضاد معنایی ظریفی را که بین دو واژه «گون» (که گیاهی صحرايي است) و «شکوفه‌ها» (که گیاهانی سرسبزند) وجود دارد، در نظر بگیریم.

منابع

۱. شفيعی کدکنی، محمدرضا؛ آيينه‌ای برای صداها، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.
۲. شفيعی کدکنی، محمدرضا؛ موسیقی شعر، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۰.
۳. عباسی، حبیب‌الله؛ سفرنامه باران، تهران، نشر نادر، ۱۳۸۷.
۴. فولادوند، عزت‌الله؛ مردی ست می‌سراید، تهران، نشر مروارید، ۱۳۸۸.
۵. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۱.

خدیدجه ابدالی

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی

چکیده

طنز به عنوان شیوه خاص بیان مفاهیم تند اجتماعی، انتقادی و سیاسی، ماهیتی پیچیده و چند لایه دارد. به این معنا که اگرچه طبیعت این نوع ادبی بر خنده استوار است، خنده را تنها وسیله‌ای می‌داند برای نیل به هدفی برتر و رساندن مخاطب به عمق آگاهی و تفکر. طنز از طرفی با احساس و عاطفه و از سویی دیگر با عقل و اندیشه آدمی در ارتباط است.

یکی از طنزنویسان مطرح در زبان فارسی «محمدعلی جمال‌زاده» است که به دلیل برخورداری از قریحه لطیف، ذهن نکته‌یاب و زبان مؤثر و گیرا، از موفق‌ترین طنزنویسان معاصر، به‌ویژه در ادبیات داستانی به‌شمار می‌آید. اوج طنزپردازی او در داستان‌های کتاب «یکی بود یکی نبود» به شکل بارزی به چشم می‌خورد و در دیگر داستان‌های او نیز کم و بیش دیده می‌شود.

پژوهش حاضر با عنایت به ارزش و اهمیت «طنزپردازی» در آثار جمال‌زاده مضامین مهم بعضی از داستان‌های او را مورد توجه قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها:

جمال‌زاده، طنزپردازی، یکی بود یکی نبود.



نوع پرست

در این مجموعه، طنز واقعی را به درستی مشاهده می‌کنیم. جمال‌زاده حتی عنوان داستان را به طنز انتخاب کرده و در انتخاب آن از تکنیک تجاهل‌العارف بهره برده است. جناب پروفیسور، نماینده قصر متمدن به جزیره‌ای می‌رود و آنجا را به فساد می‌کشاند.

نوع پرست طنزی است کلاسیک درباره انسان متمدن به مفهومی که ما امروزه به کار می‌بریم. یک فیلسوف و دانشمند مشهور و دوستش، کشتی‌شان غرق می‌شود و به جزیره‌ای می‌رسند که اهالی آن وحشی ولی خوشبخت‌اند. جناب استاد بلافاصله دست به کار می‌شود و شیوه‌های تمدن جدید را به اهالی جزیره می‌آموزد و در عرض سه سال چنان تیشه‌ای به ریشه خوشبختی آنها می‌زند که اهالی جزیره، او و دوستش را می‌گیرند و در قایقی می‌گذارند و روی دریا رها می‌کنند. جمال‌زاده می‌نویسد:

«چه دردسر بدهم. سعادت مانند مادری مهربان و غمخوار آغوش خود را گشوده و این گروه معدود را چون جگر گوشگان خود در بغل کشید. کوهکبه تمدن با ملتزمین رکاب و یزک و طلایه یعنی بی‌خوابی و بد خوابی و سوءهضم و ضعف قلب و فشارخون و فقرالدم و تعارف و دروغ‌گویی و دورویی و حق به جانبی و الکل و قمار و دود و دم و صدها غایب‌داران و یساولان دیگر از همین قبیل شرف نزول ارزانی داشت. هر آنچه ارغوانی بود، زعفرانی شد. هر چیز که شاداب بود، افسرده و پژمرده گردید. بی‌قیدی و بی‌خیالی و بی‌غمی رخت بر بسته و اندوه و اندیشناکی و موهومات گوناگون در جای آن، مالک رقاب پیر و جوان گردید.» (جمال‌زاده، ۱۳۲۱: ۱۵۷)

قلنتشن دیوان

جمال‌زاده در این داستان، کمتر از طنز بهره می‌گیرد و مقاصد خویش را به صراحت بیان می‌کند. او در این طنز از تکنیک اسناد ناروا استفاده کرده است. حاج شیخ در هنگام بیان خاطراتش، چهره کریه حکام را بی‌پرده تصویر می‌کند. (جمال‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۰) گذشته از مقاصد سیاسی، مشکلات اجتماعی نیز به صراحت بیان می‌شوند.

جوادی در مورد این داستان می‌نویسد: «سومین اثر داستانی جمال‌زاده و بهترین رمان جمال‌زاده یک تراژدی است آمیخته به طنز و انتقاد اجتماعی. تم اصلی کتاب نبرد بین خیر و شر است در اجتماع بی‌حساب و کتاب و سفله‌پرور ایران بعد از جنگ جهانی اول. نویسنده نشان می‌دهد که قهرمان شریف و درستکار داستان، حاجی سقطفروش، از یک عمر پاکدامنی و تقوا طرفی نمی‌بندد؛ در حالی که قلنتشن دیوان، پشت سرهم‌انداز، چاپلوس و بی‌وجدان عمری در ناز و نعمت به سر می‌برد و بعد از مرگ ثروتی سرشار برای احفاد خود باقی می‌گذارد.» (جوادی، ۱۳۸۴: ۲۹۵)

قلنتشن دیوان، با وصفی زیبا و دقیق از کوچهای که نویسنده در آن زندگی می‌کرده است آغاز می‌شود؛ کوچهای که ساکنان آن همه مردمانی متوسط‌الحال بوده‌اند. حاجی شیخ سقطفروش مشروطه‌خواه با تقوا و با ایمانی است که از طرف مردم به نمایندگی مجلس اول انتخاب می‌شود ولی چون درمی‌یابد که اغلب و کلا اصلاً به فکر مردم نیستند و تنها سنگ خود را به سینه می‌زنند و گله خود را می‌چرانند و «اگر ایران را آب ببرد آنها را خواب می‌برد» (جمال‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۰)، استعفا می‌دهد و به کار و کاسبی می‌پردازد.

راه آبنامه از
بسیاری جهات
شبهه قلتشن
دیوان است ولی
بر خلاف آن، تراژدی
نیست و بیشتر
جنبه طنز و انتقاد
دارد و در آن از
تکنیک بزرگ‌نمایی،
کوچک‌نمایی و
تقلید مضحک و
تعریفات استفاده
شده است

حاج شیخ در نتیجه مبارزه با حاکمی که ملک بیچاره‌ای را غصب کرده است، به دست یکی از اوباشان مجروح می‌شود و به بستر بیماری می‌افتد. در این میان، یکی از ساکنان کوچه به نام قلتشن دیوان، که آدمی است مکار و بوقلمون‌صفت «سرتاپا مجسمه تمام قد پستی و دنانت و بی‌نام و ننگی است»، می‌خواهد دختر باردار خود را به ناف پسر حاج شیخ ببندد ولی چون رنگش نمی‌گیرد، در پی انتقام برمی‌آید. در زمان جنگ که کسب و کار حاجی شیخ سخت لطمه دیده است، قلتشن دیوان او را راضی می‌کند که مقدار زیادی قند برایش بخرد و حق دلالی خوبی نیز می‌دهد. اندکی نمی‌گذرد که قند نایاب می‌شود و مردم حاج شیخ را محترک مقدار زیادی قند می‌دانند و اعتمادشان از او سلب می‌شود. حاج شیخ از فرط ناراحتی و به دلیل تهمت‌های ناروای مردم در فقر و مسکنت جان می‌دهد؛ بی‌آنکه بتواند بی‌گناهی خود را ثابت کند. از طرف دیگر، قلتشن دیوان از ثروت هنگفتی که از آب‌کردن قندها به‌دست آورده است، خانه مجللی می‌سازد و وزرا و اعیان را به ضیافت‌های شاهانه دعوت می‌کند؛ در حالی که مردم تهران دسته‌دسته از گرسنگی می‌میرند. جالب اینکه قلتشن دیوان برای عوام‌فریبی و کسب نام، مدرسه‌ای برای ایتم‌باز می‌کند که در عین حال از آن نفع مالی می‌برد ولی همه را به حساب احسان و نوع‌دوستی می‌گذارد. در ضمن، او هر شب جمعه روضه خوانی دارد و تظاهر به مسلمانی و تقوا می‌کند. هنگامی که قلتشن دیوان چشم از جهان می‌بندد، تشییع جنازه او باشکوه و جلال‌بی‌نظیری برگزار می‌شود. شعرا در رثایش شعرها می‌سرایند و روزنامه‌ها در تجلیل از او قلم‌فرسایی می‌کنند؛ در حالی که از مرگ حاج شیخ، آن قهرمان پاک‌ی و شرافت، کسی باخبر نشده است. استهزای تلخی بر سرتاسر داستان سایه انداخته است. این مطلب مخصوصاً وقتی بیشتر محسوس می‌شود که قلتشن دیوان با آن همه سابقه فساد و کلاه‌برداری در مجامع تهران به عنوان مردی خیر و نیکوکار معرفی می‌شود. جمال‌زاده با استادی قابل‌تقدیری صحنه‌هایی از زندگی طبقه متوسط‌الحال ایران و همچنین عقاید، آمال و سرخوردگی‌های شخصیت‌های داستان را ترسیم می‌کند.

«میلوش بورسکی، شرق‌شناس لهستانی، در مقاله خود تحت عنوان «نثر فارسی از ۱۹۴۶ به بعد» می‌نویسد: قلتشن دیوان طبیعی‌ترین رمان جمال‌زاده است، و در آن طنز، شوخی، انتقاد اجتماعی و محبت توأم با فروتنی برای انسان‌های محروم با تعادل خوبی در سرتاسر کتاب آورده شده‌اند و نارضایتی از اینکه جفاکاران زندگی بهتری از دیگران دارند، بر لحن رثایی داستان می‌افزاید.» (جوادی، ۱۳۸۴: ۲۹۶)

راه آبنامه

راه آبنامه از بسیاری جهات شبهه قلتشن دیوان است ولی بر خلاف آن، تراژدی نیست و بیشتر جنبه طنز و انتقاد دارد و در آن از تکنیک بزرگ‌نمایی، کوچک‌نمایی و تقلید مضحک و

تعریفات استفاده شده است. داستان با وصف جالبی از کوچه‌ای بن‌بست در تهران آغاز می‌شود که ساکنان آن، شش خانواده با خصوصیات متفاوت‌اند. اشکالی که در راه آب کوچه ایجاد شده است و مسئله تعمیر آن، موضوع اصلی داستان را تشکیل می‌دهد. دانشجویی که برای گذراندن تعطیلات از اروپا برگشته است، از طرف همسایگان مأمور این کار می‌شود و پس از درگیری‌های مضحک با بنا و عمله و غیره، عاقبت راه آب را تعمیر می‌کند و پول آن را از جیب خود می‌پردازد. همسایه‌ها که به اصل «حساب حساب است کاکا برادر» توجهی ندارند، همه تعارف می‌کنند ولی سهم خود را نمی‌پردازند. در نتیجه، دانشجویی خوش‌باور و خیراندیش در اثر مساعی آنها مجبور به ترک تحصیل می‌شود و نمی‌تواند به اروپا برگردد.

«جمال‌زاده این داستان را حول برخورد تجدد با سنت می‌نویسد. همسایه‌ها، وجبه‌المهله، جناب شیخ، شاطرآقا، حکیم‌باشی، هر یک تیپ اجتماعی خاصی را به نمایش می‌گذارند. نویسنده از آغاز به شکلی طنزآمیز آنها را وصف می‌کند تا به مرور تابلوی هجوآمیز‌گیری از روحیات و آداب و رسوم مردمی عقب‌مانده و جهل‌زده را ترسیم کند. این داستان، هجوی تند از جامعه‌ای است که همه، ظواهرالصلاح، اما به فکر کلک‌زدن به یکدیگرند. داستان، تابلویی از تمام صفات ناپسند ایرانیان است. روشنفکر غصه این مردم بی‌شعور و بی‌صاحبی را می‌خورد که در میان آنها گیرافتاده است و باید با آنها زندگی کند و هیچ نمی‌فهمد چه می‌گویند و چه می‌جویند و حرف حسابشان چیست. قهرمان راه آبنامه، آدم پاکدلی است که در محیطی سراسر خدعه و حيله ناکام می‌شود. هر نوع کوششی برای تغییر، بی‌نتیجه نموده می‌شود و مرگ به عنوان رهایی آدم‌ها از رذالت مورد ستایش قرار می‌گیرد.» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۱۶۸-۱۶۷)

گرچه نویسنده، بی‌پروا به توهین به ایران و ایرانی پرداخته ولی تمسخر فردی که «سره» می‌گوید، از دید طنز، حائز اهمیت است. می‌گوید: «پرخیده‌گویی (اشاره و ایما) هم مرزی دارد. گرچه می‌دانم که بانگم بی‌پژواک (صدا) می‌ماند، آشکار جار می‌زنم که فرسنداج (امت و قوم) ایران سخت لیج افتاده (خراب شده) است. این جوانان بی‌پرهیز و نوجه‌های بی‌همه چیز که کنشتو (انگور نرسیده) نشده مویزند و به فروکی (جوجه) نرسیده، پرش سیم‌رغ آرزو دارند، چون نیک بنگری همه ریدکان (پسران) پزغندان (اراذل) و بوالخجدری (ملحد و بی‌دین) هستند که کارشان

سرتاسر ریغ (نفرت) است و...» (جمال‌زاده، ۱۳۲۶: ۸۹)

جمال‌زاده در این داستان در نقد زبان فارسی سره و شخصیت آقای ملت‌خواه می‌گوید: «حقیقت این است که از این مقاله‌ها چیزی دستگیرم نشد. دلم می‌خواست قدرت داشتم و به پاداش این کلمات عجیب و غریب که مردگان کفن دریده و از گور گریخته را به خاطر می‌آورد، آقای کلمه‌تراش را با فر و احترام تمام روی یک طاقه شال کشمیر می‌انداختم و تا کمر مبارکشان را زیر چوب انار له می‌کردم ولی در آن موقع باریک که ریشم تا دو

جمال زاده با استادی
قابل تقدیری
صحنه‌هایی از
زندگی طبعه
متوسط‌الحال
ایران و همچنین
عقاید، آمال و
سرخوردگی‌های
شخصیت‌های
داستان را ترسیم
می‌کند

تا در قلمز بیکران عدم‌محو و نابود گردد.» (جمال‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۸)

جمال‌زاده به سراغ مجالس ختم و بزرگداشت می‌رود و پرده از درون انسان‌های متظاهر برمی‌دارد و وارد ذهن شخصیت‌های داستانی می‌شود؛ با این تفاوت که فرشتگان ناقل این مکنونات‌اند. طنز و هزل از عناصری هستند که در برملاکردن ذات انسان‌ها و کنش‌های آنها در این داستان به کار گرفته شده است:

«این مردک هم کار نداشت که باید در این گرمای جهنمی که خر تب می‌کند، بمیرد و مردم را از کار و کاسبی بازدارد! هزار کار فوری دارم و باید بیایم اینجا، عرق بریزم و شر و ور بیافم... گرما پدرم را درآورده است و کلافه شده‌ام و مدام مانند قاری شب جمعه باید فاتحه بخوانم و به خاک این گور به گور شده فوت بکنم...» (همان: ۲۴)

«در موقع نطق در میان آنچه به زبان می‌گفت و آنچه در خاطرش می‌گذشت، فاصله از زمین تا آسمان بود. در همان لحظه که از ماتم‌زدگی و سوگواری خود سخن می‌گفت و اظهار می‌داشت که قلب جریحه‌دارش هرگز استمالت و تسلیت نخواهد یافت، داشت فکر می‌کرد که: یارو دارایی خوبی هم به‌هم زده بود و زنش هم هنوز جوان است و بد چیز می‌هم نیست و لب و دندان خوبی دارد و چون پخمه و بی‌دست و پاست، خوب می‌شود به آسانی چمش را به دست آورد. خود این زن هم ثروت معقولی برای شوهرش آورده بود. باید هر طور شده نگذاریم سگ‌خور شود. خودم می‌گیرمش و به سروسامانی می‌رسم. درست است که زن دارم ولی مگر ما مسلمان نیستیم و تا چهار زن بر ما حلال نیست؟ این حرف‌ها کدام است؟ این لقمه باب دندان خودم است و نباید بگذارم کسی آن را بریاید و بلعد.» (همان: ۳۲) «خداوند اگر به کسی نعمت شارلاتانی و چاخانی و وقاحت داده باشد، در این مرز و بوم نانش تو روغن است و روی سبیل قیصر نقره می‌زند.» (همان: ۲۴)

«جمال‌زاده برای ایجاد تضاد و استفاده بهینه از عنصر حیاتی طنز انتقادی، قواعد کار را با نهایت دقت به کار برده است. به عبارت دیگر، طنزی که در این داستان یافت می‌شود، در برخورد با مسائل دنیوی و اخروی زبانی تیز و گزنده دارد. به گونه‌ای که در این صحنه ناب می‌تواند به صورت مجزا در قالب طرحی منسجم و مستقل ارائه گردد.» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۵: ۲۳۶)

منابع

۱. پارسی‌نژاد، کامران؛ نقد و تحلیل و برگزیده داستان‌های جمال‌زاده، چاپ سوم، تهران، روزگار، ۱۳۸۵.
۲. جمال‌زاده، محمدعلی؛ آسمان و ریسمان، چاپ سوم، تهران، سخن، ۱۳۸۶.
۳. جمال‌زاده، محمدعلی؛ راه آب‌نامه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۲۶.
۴. جمال‌زاده، محمدعلی؛ قصه ما به سر رسید، چ ۳، تهران، سخن، ۱۳۸۶.
۵. جمال‌زاده، محمدعلی؛ قتلشن دیوان، چاپ دوم، تهران، سخن، ۱۳۸۲.
۶. جمال‌زاده، محمدعلی؛ هفت قصه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۲۱.
۷. جمال‌زاده، محمدعلی؛ یکی بود و یکی نبود، چ ۴، تهران، سخن، ۱۳۸۶.
۸. جوادی، حسن؛ تاریخ طنز در ادبیات فارسی، چ ۱، تهران، کاروان، ۱۳۸۴.
۹. مهرین، مهرداد؛ جمال‌زاده و افکار او، چاپ اول، تهران، آسیا، ۱۳۴۲.

قیضه در دست ایشان بود، صلاح را در مدارا دیدم و تشکرکنان گفتم: خدا سایه امثال جناب‌عالی را از سر زبان فارسی کم و کوتاه نگرداند که اگر مانند جناب‌عالی اشخاص دل‌سوز و دانشمندی نبود، خدا می‌داند کار این زبان بی‌یار و یاور به کجا می‌کشید و چه بلایی بر سر زبان حافظ می‌آمد.» (همان: ۹۱)

«بسیاری از انتقادات جمال‌زاده از خصوصیات ایرانیان انسان را به یاد حاجی بابای اصفهانی می‌اندازد و هر چند کم، مثل هر اثر طنزآمیز جمال‌زاده نیز خالی از مبالغه نیست ولی در عین حال انتقادات او خالی از اساس نیست. راه آب‌نامه از لحاظ سبک، طرح داستان و طنز قوی آن جزو بهترین رمان‌های جمال‌زاده به‌شمار می‌رود.» (جوادی، ۱۳۸۴: ۲۹۶)

نمک‌گندیده

یکی از بهترین داستان‌های جمال‌زاده، نمک‌گندیده است که در آن، طنز در خدمت اجتماع قرار گرفته است. او سعی کرده است مفاسد اجتماعی را افشا کند، مشکلات جوانان را بیان کند و از فقر و رشوه‌خواری سخن بگوید. او از وضع فلاکت‌بار کارمندان در جامعه سخن به میان می‌آورد. انتخاب اسامی، خود نشانگر بیان طنزآلود نویسنده است. عناوین پنج تن آل شکم، قمارخانه علی سگ چشم، گور عباس پشگلی، بیانگر همین نکته‌اند و در نهایت، طنز جمال‌زاده نظام حاکم را می‌گزد؛ حکومتی را که اصلاً در فکر مملکت نیست. چنانکه کدخدای رمضان، بر دزدها حکومت می‌کند و مأموران حکومتی نیز، همدست دزدها هستند. موضوع اصلی داستان درباره چند روشنفکر است که تصمیم به اصلاح امور جامعه می‌گیرند اما در جریان عمل، به این نتیجه می‌رسند که اول باید خودشان را اصلاح کنند.

جمال‌زاده در مورد این داستان می‌گوید:

«آن را موقعی نوشتم که اولیای محترم مردم و خیرخواه دولت کنونی ایران به مبارزه با فساد مشغول شده بودند و می‌خواستیم بگوییم که فساد اخلاقی، ریشه‌های تاریخی دور و دراز و اسباب و عوامل اجتماعی و اقتصادی دامنه‌دار دارد و چنان که گفته‌اند: شکم گرسنه، ایمان نمی‌شناسد و فقر به کفر آستن است و وعظ و خطابه و مقالات و پند و وعد و وعید خشک و خالی برای جلوگیری از فساد، کافی نخواهد بود و مبارزه با فساد یا بدی باید مانند مبارزه با امراض سل و سفلیس، مبتنی بر علم و تحقیق و مطالعه‌های دقیق و از روی بصیرت و صداقت و تجریت باشد.» (مهرین، ۱۳۴۲: ۲۳)

مرکب محو

دبیر آفاق، نویسنده مشهور و سرشناس، می‌میرد و بعد از آنکه اعمالش را در کفه ترازو می‌گذارند، می‌بینند که خوبی و بدی‌هایش یکسان است؛ پس: «ندا رسید پس این به آن در. قانون کلی خلقت هم بر همین رویه و منوال است. نه خوبی به بدی می‌چربد و نه بدی به خوبی بلکه مانند دو جویبار ابدی در موازات یکدیگر روان‌اند. پس این آدم را به حال خود بگذارید